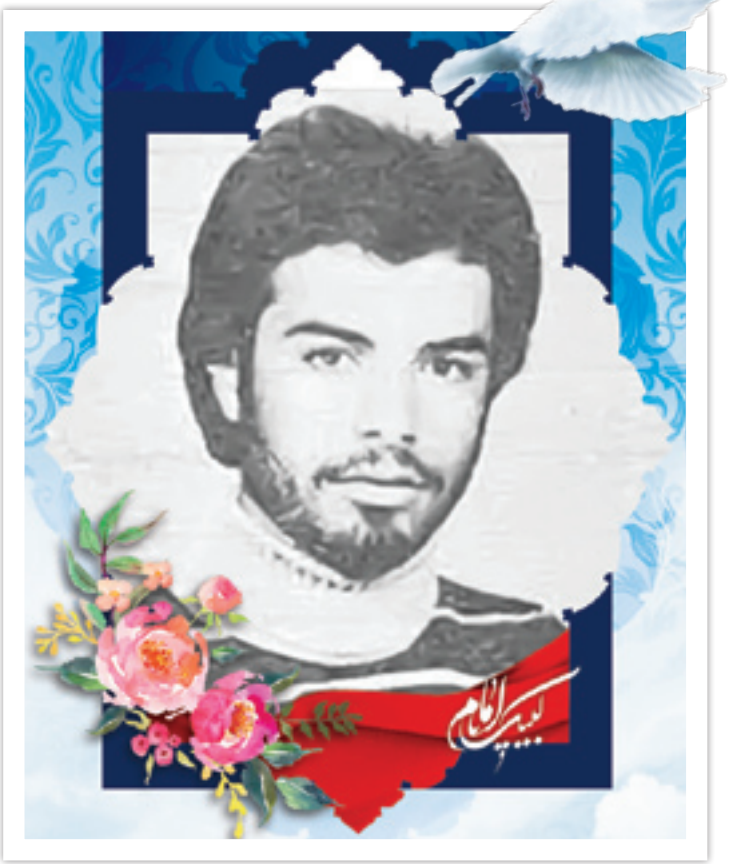


گفت‌وگو



ارتش در دیدار تاریخی با حضرت امام شرکت کرد. محسن بعدها از آن روز به خوبی یاد می‌کرد. می‌گفت احساس می‌کردیم روی آسمان هستیم. برای اولین بار بود که پسر، حضرت امام را از نزدیک می‌دید. برای همین خیلی خوشحال و

هیجان زده بود. **شرکت در تظاهرات** محسن ارتشی بود. با این وجود به تظاهرات می‌رفت. می‌گفتم شرایط تو با مردم عادی فرق دارد، مراقب باش. خودش هم می‌گفت

غلامحسین یهودی
 شهیدسیدمحسن میرشریفی از همافرانی بود که روز ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۷ به دیدار حضرت امام رفتند. او از آن روز خاطرات جالبی برای مادرش تعریف کرده بود. سیدمحسن بعدها (تیر سال ۶۱) توسط ضدانقلاب ترور شد و به شهادت رسید، اما خاطره روز ۱۹ بهمن را تا پایان عمرش به‌عنوان یکی از خاطرات زیبای زندگی‌اش در ذهن داشت. به مناسبت قرار داشتن در دهه فجر، خاطراتی از این شهید را از زبان مادرش «عفت وفاهی مقدم» تقدیم حضور تان می‌کنیم.

ارتشی مذهبی
 سیدمحسن متولد سال ۱۳۳۵ بود. ما اصالتاً اهل قم هستیم. پدرم (پدربزرگ بچه‌ها) اهل حلال و حرام بود. بعد از فوت پدرم به تهران مهاجرت کردیم و در منزل مان که حوالی رسالت بود، ساکن شدیم. خیلی از مواقع برای مناسبت‌های مذهبی در خانه‌مان مراسم می‌گرفتیم. پدر همسرم که روحانی بود به منزل ما می‌آمد و روضه می‌خواند. از همان طریق با همسر آشنا شدم و ازواج کردیم. همسر یک ارتشی مذهبی بود. زمان شاه خدمت می‌کرد، اما مقید بود امور مذهبی را رعایت کند. در چنین خانواده‌ای محسن و برادرش مجید که او هم از شهدای دفاع مقدس است، رشد پیدا کردند و بچه‌های انقلابی بار آمدند.

دیدار با امام
 سیدمحسن زمان پیروزی انقلاب ۲۲ سال داشت. به دلیل علاقه به کار نظامی در نیروی هوایی مشغول شد. در همان لباس نیروی هوایی بود که ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ همراه همافران

خاطراتی از شهید سیدمحسن میرهاشمی از همافران حاضر در ملاقات تاریخی ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ از زبان مادرش

پسر م می گفت دیدار با امام بهترین اتفاق زندگی‌ام است



محسن ارتشی بود. با این وجود به تظاهرات می‌رفت. می‌گفتم شرایط تو با مردم عادی فرق دارد، مراقب باش. خودش هم می‌گفت مادر معلوم نیست سر ما چه بیاید؟ من وقتی در تظاهرات شرکت می‌کنم، می‌بینم که ماوران مردم را به رگبار می‌بندند و همه در سطح خیابان پخش می‌شوند و فرار می‌کنند. من بیشتر برای دیگران می‌ترسم که چه بلایی سرشان بیاید... آن زمان حکومت نظامی بود. امام دستور داد تا ارتشی‌ها به مردم بیبوندند. پسرانم همه‌شان در تظاهرات‌ها بودند، تا اینکه انقلاب در ۲۲ بهمن پیروز شد. پسر دیگرم شهید سیدمجید میرهاشمی متولد سال ۱۳۳۷ بود و دوست داشت خلبان بشود. البته قسمتش نشد که به آرزویش برسد. محسن هم در کنار شغلش دنبال ادامه تحصیل بود. تمام خانواده مادر انقلاب‌نقش داشتند. انقلاب کردیم تا اسلام بماند. خودمان هم از انقلاب و مملکت‌مان دفاع کردیم.

ترور توسط ضدانقلاب
 با شروع دفاع مقدس، سیدمجید به صورت بسیجی به جبهه رفت و سال ۱۳۶۰ در جبهه سومار به شهادت رسید. سیدمحسن اما تیرماه ۱۳۶۱ نزدیک خانه‌مان توسط ضدانقلاب ترور شد. محسن از کودکی بچه آرام و خوبی بود.

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید دفاع مقدس یوسف عامری که در بهمن سال ۶۶ به شهادت رسید

شوق جبهه او را به پروز در می‌آورد

است. از او سه سال کوچک‌تر بودم، ولی خیلی رابطه نزدیکی با هم داشتیم. پرسیدم داداش! چیزی شده؟ بد جوری در فکری؟ گفت یعنی می‌شود من هم جزو باران حضرت باشم. **جنگ با صهیونیست**
 یوسف شوروشوق جبهه رفتن داشت. هر زمان این موضوع را مطرح می‌کرد، مادر مان مخالفت می‌کرد. یوسف سنی نداشت. مادر می‌گفت اول اینکه برادر بزرگترت جبهه است، بعد هم تا تو بزرگ نشوی و بخواهی به جبهه بروی ان‌شاءالله جنگ تمام می‌شود و نوبت به تو نمی‌رسد. می‌گفت بزرگ که بشوم اگر جنگ عراق با ایران هم تمام شود، من می‌روم فلسطین و آنجا با صهیونیست‌ها می‌جنگم. یک روز که دایه‌مان به منزل ما آمده بود، یوسف که خیلی کم حرف بود، گفت دایه! می‌بینی هر چه به اینها می‌گویم بروم جبهه اجازه نمی‌دهند. دایه گفت برای چه اجازه نمی‌دهند؟ فرمت را بیاور خودم برایت امضا می‌کنم برو. یوسف فرمش را آورد. دایه گفت خدا دری را باز کرده تا گل‌های امت پیغمبرش را گلچین کند. اگر یوسف شما هم مثل خیلی از گل‌های دیگر این شایستگی را دارد، چرا مانعش می‌شوید؟ فرم را امضا کرد و به دستش داد. حقیقتش خودمان هم حالت می‌کشیدیم از اینکه می‌دیدیم بعضی از خانواده‌ها در راه دفاع از اسلام و نظام شهید داده‌اند، ولی ما هنوز... وقتی پدر به منزل آمد و در جریان قرار گرفت او هم رضایت داد و یوسف عازم جبهه شد. **تک‌تیرانداز**
 وقتی برادرم می‌خواست برای آموزش به سمنان اعزام شود، از خوشحالی روی پای بند



مبینا شانلو
 وقتی یوسف شهید شد، پیکرش بر نگهت و برای مدتی مفقود بود. خانواده هر چه پیگیری شدند و جبهه به جبهه جست‌وجو کردند، نتوانستند اثری از او پیدا کنند. کمی بعد مشخص شد پیکرش به اشتباه همراه شهدای خراسان به مشهد منتقل شده است. یوسف آرزوی زیارت امام رضاع را داشت. آرزویی که با شهادتش محقق شد. یوسف را پس از طواف در حرم امام رضاع) به گرمسار برگرداندند. دغدغه همیشگی یوسف این بود که یعنی می‌شود من هم جزو باران حضرت مهدی (عج) باشم؟ و در نهایت هم او سرپای امام زمان (عج) شد. با یعقوب عامری هم‌کلام شدیم تا شش‌های از زندگی برادرش را که در ۶ بهمن ۱۳۶۶ در ارتفاعات گوجار در ماووت عراق آسمانی شد، بر ایمان بگوید.

یار امام زمان (عج)

برادرم در ۹ فروردین ۱۳۵۱ در روستای کهن‌آباد آرادان به دنیا آمد. تا اول دبیرستان درس خواند. دوره‌های آموزشی را در سمنان سپری کرد. یک روز برای ولادت حضرت مهدی (عج) در مسجد روستای کهن‌آباد مراسم گرفتند. سخنرانی راجع به ویژگی‌های باران امام زمان (عج) بود. پس از سخنرانی داشتیم به خانه برمی‌گشتیم که دیدم یوسف در فکر

تابستان‌ها چایی وبستنی می‌فروخت. در مساجد به بناها کمک می‌کرد. مسجد سیدسجاد در خیابان حاجی‌پور پایین بزرگراه رسالت است که پسر در جریان ساخت آن مسجد خیلی زحمت کشید. بعد از شهادت سیدمجید، ما اصلاً فکرش را نمی‌کردیم که در روز روشن، بیخ گوش خودمان یکی دیگر از فرزندانمان شهید شود. منافقین سیدمحسن را نزدیک خودمان برپر کردند. محسن هر چند در تهران شهید شد، اما یک نظامی بود و ارتباطش را با جبهه حفظ کرده بود. خدا خواست که در شهر به شهادت برسد. چون نظامی بود و در زمان جنگ قرار داشتیم، همیشه سفارش می‌کرد اگر شهید شدم گریه نکنید، آرام باشید و به شهادت من افتخار کنید. نگذارید دشمن شاد شویم.

جریان ترور پسر به این ترتیب بود که بعد از پیروزی انقلاب سازمان منافقین سعی داشت اماکن دولتی را تصرف کند. یکی از این اماکن صدا و سیما بود. پسرهای من به همراه دیگر جوان‌ها رفتند و صدا و سیما را گرفتند. همین موضوع باعث شد تا برخی منافقین از بچه‌ها کینه بگیرند. بعد از فرار بنی‌صدر و رجوی که ترورها شروع شد، پسر هم به دلیل فعالیت‌های انقلابی‌اش در لیست ترور آنها قرار گرفت. ما آن زمان کتار خانه‌مان مغازه داشتیم. یکبار منافقین بمبی را آورده و زیر مغازه جاسازی کرده بودند، اما بعد بنا به دلایلی که هیچگاه متوجه نشدیم، بمب را با خودشان برده بودند. نهایتاً آنها روز ۱۳ تیرماه ۶۱ آمدند و پسر را به شهادت رساندند. اصلاً باور کردنی نبود که سیدمحسن کنار خانه خودمان به شهادت برسد. مزار سیدمجید در قطعه ۲۲ نزدیک مزار شهید چمران قرار دارد و مزار سیدمحسن هم در قطعه ۲۶ نزدیک شهید پلار ک است.

نمود. مشغول ناهار خوردن بودیم که وارد شد. هر چه اصرار کردیم ناهار نخورد گفت سیرم. سفره وسط ماند و ما او را تا دم در حیاط بدقه کردیم. مرخصی کمی به برادرم داده بودند. زمان خداحافظی پدرم در باغ یکی از بستگان مشغول کار بود. از او خواستیم به باغ برود و از پدرمان خداحافظی کند. گفت اگه بروم پیش بابا ممکن است محبتش گل کند و اجازه ندهد که من بروم، شما از طرف من از ایشان خداحافظی کنید! برادرم تک‌تیرانداز بود. ابتدا به جنوب و از آنجا به غرب اعزام شد و به مدت یک ماه در جبهه حضور داشت. **عاشق زیارت مشهد**
 مدتی بعد که نیروها از خط برگشتند، یوسف در بین آنها نبود. برادر دیگرم که در جبهه بود، می‌گفت هر که را می‌دیدم از او سراغ یوسف را می‌گرفتم. برای پیدا کردنش تمام بیمارستان‌های صحرایی را زیر و رو کردم، ولی اثری از او نبود. شب شد. قرار بود که فردا صبح کار جست‌وجو را ادامه بدهم، شب در عالم رؤیا دیدم کسی گفت یوسف شهید شده، ناراحت نباش! صبح یکی از بچه‌های تعاون مرا دید و گفت یوسف شهید شده پیکرش در معراج شهدای مشهد است.

او آرزوی زیارت امام رضاع) را داشت، برای همین به اشتباه با شهدای مشهد به آنجا رفته بود. بیش از ۱۰ روز اثری از او پیدا نشد تا اینکه جنازه او پس از طواف در حرم امام رضاع) به گرمسار برگرداندند. تشییع باشکوهی برگزار شد و او را جلوی منزل ما آوردند. وقتی به صورتش نگاه کردم مثل برف سفید بود. لباسش را بوسیدم و از جا جدا شدم. **شهید گلینی**
 من در مدرسه بودم که جنازه شهید گلینی را آورده بودند. ما از طرف مدرسه به منزلشان رفتیم. همه گریه می‌کردند. در همین حالت بودم که احساس کردم صدایی به من گفت چرا گریه نمی‌کنی؟ همین امروز خبر شهادت برادرت را می‌شنوی. از آن مجلس بلند شدیم و به مدرسه برگشتیم. زنگ خورد. وسایل‌مان را برداشتیم و به طرف منزل حرکت کردیم. تا وارد کوجه شدیم، دیدم جلوی منزل ما جمعیتی جمع شدند و عده‌ای هم رفت و آمد می‌کنند. خبر شهادتشان را تازه آورده بودند. یوسف در ۶ بهمن ۱۳۶۶ در ماووت عراق در ارتفاعات گوجار به شهادت رسید.

یادکرد



۱۷ بهمن سالروز آغاز عملیات والفجرمقدماتی نبرد با ۱۰۰ کیلومتر موانع دشمن

علیرضا محمدی
 عملیات والفجر مقدماتی در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱ آغاز شد. این عملیات را باید در زمره تک‌های بزرگ ایران به‌شمار آورد که هدف بزرگی چون تصرف شهر العساره عراق را تعقیب می‌کرد. یادکردی از این عملیات را در سالروز آغازش پیش‌رو دارید.

جنگ با موانع
 جنگ با موانع نام دیگری است که برای عملیات والفجر مقدماتی استفاده می‌شود، چرا که روی روزه‌ها رزمنده‌ها، موانعی به طول ۱۰۰ کیلومتر با عمق گاه چند کیلومتر در چند رده وجود داشت. والفجر مقدماتی نشان داد که وضعیت جبهه‌ها تغییر کرده و دیگر باید شیوه جنگ رزمنده‌ها نیز تغییر کند. گفته می‌شود یکی از اولین زمه‌ها برای تغییر تاکتیک و همینطور تحول در آموزش نیروها در بین برخی فرماندهان میدانی پس از عملیات والفجر مقدماتی شنیده شد. همین اعتراض‌ها بود که بعد از عملیات خیبر، باعث کناره‌گیری شهید کاظم رستگار نجفی از فرماندهی تیپ سیدالشهدا(ع) شد. **حفاظت عملیات**
 در عملیات والفجر مقدماتی موضوع ستون پنجم نیز بیش از پیش رخ نشان داد. پس از والفجر مقدماتی تعقیب شبکه توده‌های‌ها در ارتش با جدیت دنبال شد. همینطور منافقین نیز تحرکاتی برای او دادن این عملیات نشان دادند. این موضوع باعث شد تا در عملیات بعدی، اصول حفاظتی بیشتر مورد توجه قرار گیرد. به عنوان نمونه در عملیات خیبر قرارگاه سری نصرت تشکیل شد و امور شناسایی منطقه عملیاتی با حفاظت کامل انجام گرفت.

عملیات کوتاه
 پس از اینکه والفجر مقدماتی در ساعت ۲۱:۳۰ روز ۱۷ بهمن ماه شروع شد، اولین هدف تصرف پل استراتژیک غزیه بود و سپس باید رزمنده‌ها به سمت شهر العماره عراق می‌رفتند. این شهر در حد فاصل بغداد به بصره قرار داشت و می‌توانست ارتباط مناطق جنوبی عراق با مرکز و شمال آن را قطع کند. اما با شروع عملیات مشخص شد که تمهیدات لازم برای عبور از موانع عظیم دشمن در فکه به خوبی اندیشیده نشده است و از طرف دیگر، یگان‌های دشمن هوشارت‌تر از آنی هستند که بشود با اصل غافلگیری، آنها را به شکست کشاند.

لذا پس از سه روز عملیات، شامگاه ۲۰ بهمن ماه مرحله اول عملیات با کاستی‌هایی به پایان رسید. عدم الحاق نیروها و بالطبع عدم پاکسازی کامل منطقه عملیاتی، مشکلاتی بودند که باعث شدند یگان‌های خط شکن مجبور به بازگشت شوند. با وجود این تاکنی، ساعت ۲۱ روز ۲۰ بهمن ماه مرحله دوم برای انهدام هرچه بیشتر قوای دشمن شروع شد. اما این بار نیز هوشاری دشمن و عدم هماهنگی نیروهای عمل کننده باعث شد تا پس از ساعاتی، مرحله دوم و نهایتاً کل عملیات متوقف شود.

در عملیات والفجر مقدماتی دشمن حدود ۱۶ رده مانع در مقابل رزمنده‌ها ایجاد کرده بود. مقابله با این موانع و شهدا و مفقودینی که والفجر مقدماتی داد، باعث هوشاری فرماندهان در عملیات بعدی شد و از آن پس شیوه رزم نیروهای خودی تغییرات بسیاری کرد.

			۲		
۱		۵	۷	۳	
			۴		۶
۷	۳			۵	
		۹		۳	۱
		۱	۲	۴	
				۴	۸
			۱	۶	
۹	۷	۲			

جدول سودوکو

ارقام ۹ تارطوری قراردهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۴۱۷

۱	۸	۳	۷	۵	۶	۸	۶
۵	۸	۸	۳	۱	۸	۵	۷
۷	۵	۶	۸	۸	۱	۵	۳
۸	۶	۷	۸	۵	۳	۱	۵
۳	۱	۸	۷	۵	۶	۸	۶
۵	۸	۱	۶	۳	۷	۸	۸
۶	۳	۸	۵	۱	۵	۷	۶
۶	۳	۸	۵	۱	۵	۷	۶
۶	۳	۸	۵	۱	۵	۷	۶
۶	۳	۸	۵	۱	۵	۷	۶
۶	۳	۸	۵	۱	۵	۷	۶
۶	۳	۸	۵	۱	۵	۷	۶

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۱۸

از راست به چپ

- ۱- جزء اصلی فیزیک اتم و نوعی فیزیک- کشوری در غرب افریقا با مرکزیت اوجو ■ ۲- گرد و غبار- نوعی آچار- پیسوند نگهدارنده- گستاخ و بی‌باک ■ ۳- جفت ماده- فهرست گزبنه‌ها در رایانه- زادگاه حضرت ابراهیم- دایره و برقرار
- ۴- پادشاه مادها که همدان را پایتخت خود گزید- از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد- فرو رفتگی طرف بر اثر ضربه
- ۵- استاندارد قدیمی- کشتی جنگی- رد و اثر ■ ۶- زبانی که شکر است- سرزمین حسن صباح در دوران فرمانروایی‌اش
- ۷- مغرور- همراه لپهو می‌آید- سنگ‌قبر- در بازی می‌گیرند ■ ۸- از اشکال هندسی- درخت همیشه لرزان- زادگاه پدر شعر نو- همراه زینبا از فنون کشتی است ■ ۹- تپش رگ- نیمسال تحصیلی- مظهر سرعت- گشوده ■ ۱۰- قنات- از کشورهای صنعتی اروپا ■ ۱۱- همواره و همیشه- شش- خالق ارزنگ ■ ۱۲- حرف همراهی- شهر زادگاه شهید مطهری- لوح ■ ۱۳- گیاه- ایتالیای باستان- زادگاه ناپلئون- پیسوند شباهت ■ ۱۴- سحر باران مغولان- شهری در سیستان و بلوچستان- آز-مایش لباس- قطع سینمایی ■ ۱۵- سلسله پیشدادیان را بنیان گذاشت- بزرگراهی در تهران

از بالا به پایین

- ۱- مفتاح این گنبد سبز قاجاری تیز است- گازی که از سیالات تنفسی است ■ ۲- بزگی- جوان- همیشگی ■ ۳- گشوده- یک حرف و هزار عدد- خط کش- غزال ■ ۴- بیمانه- مهمانی ■ ۵- دانش نوینی که انقلابی در صنعت و تکنولوژی به وجود آورده است- هراس- صدای نازک- انکراالاصوات ■ ۶- منطقه‌ای در شرق تهران- تئوری علمی- انیشتین- مالی که از مرده برای ورته باقی می‌ماند ■ ۷- درخت زبان گنجشک- زندان مسعود سعد سلمان- فارسی اصیل- حیوان آزمایشگاهی ■ ۸- انعکاس صدا- اهلی و دست‌آموز ■ ۹- طلائی رنگ- پیام غیبی- ضمیر اشاره به نزدیک- شکل و قیافه ■ ۱۰- از درختان سایه گستر- برگرداندن گفتار فیلم به زبان دیگر- کرایه خانه ■ ۱۱- پول ژاپن- فلسفه ارسطو- حیا و آرم- سلام ■ ۱۲- ساکنان محل- فرهنگ لغت ■ ۱۳- ماه قمری- ستون دین- دندان- نیش- وینامین جدولی ■ ۱۴- زین و برگ اسب- پایتخت لهستان- ماه هفتم از ماه‌های سربانی ■ ۱۵- ترکیب شیمیایی حاوی مولکول آب- اداره آگاهی سابق